

نظریه‌پردازی روابط اجتماعی فضایی^۱

باب جسوپ، نیل برنر و مارتین جونز

برگردان و تلخیص: آیدین ترکمه

چکیده: این مقاله به دنبال رویکردی است که بتواند مشخصه‌ی چندشکلی و چندوجهی روابط اجتماعی فضایی را بفهمد. نویسندگان که خود پیش‌تر از حامیان چرخش مقیاسی^۲ بودند، اینک هرگونه برتری‌قائل‌شدن برای تنها یک بُعد از فرایندهای اجتماعی فضایی، اعم از بعد مقیاسی و جز آن، را به پرسش می‌کشند. از دید نویسندگان، باید به قلمروها (Territories)، مکان‌ها (Places)، مقیاس‌ها (Scales)، و شبکه‌ها (Networks) به عنوان ابعادی از روابط اجتماعی-فضایی نگریست که به طور دوسویه برساننده‌ی یکدیگر، و بطور رابطه‌ای درهم تنیده‌اند.

محدودیت‌های یک‌سویه‌نگری را می‌توان در گرایش‌های روش‌شناختی مختلفی در نظریه‌ی اجتماعی فضایی معاصر مشاهده کرد از جمله: فراموشی نظری و ادعاهای مبالغه‌آمیز درباره‌ی نوآوری مفهومی، استفاده از مفاهیم مغشوش به جای انتزاع‌های عقلانی، بسط افراطی مفاهیم و کاربرد نادقیق آن‌ها، پالایش مفهومی تا حد بی‌توجهی به ارزیابی تجربی، و استناد به استعاره‌هایی که با بی‌دقتی تعریف می‌شوند به جای استراتژی‌هایی پژوهشی که به نحوی دقیق تعیین شده باشند. ما مدافع شناختی سیستماتیک‌تر از امر چندشکلی^۳ (یعنی سازماندهی روابط اجتماعی فضایی در شکل‌ها و ابعاد چندگانه) در نظریه‌ی اجتماعی فضایی هستیم.

«چرخش‌های» اجتماعی فضایی متوالی و محدودیت‌های شان

در ۳۰ سال گذشته چرخش‌های فضایی مشخصی در دیسپلین‌های مختلف رخ داده است. هر یک کوشیدند تا پیش‌فرض‌های فضایی پنهان و اغلب بغرنجی را که در پس پژوهش‌های اجتماعی علمی نهفته‌اند، آشکار کنند و تبیینی موجه‌تر از روابط اجتماعی فضایی به دست دهند. به‌طور خاص می‌توان به چهار مقوله‌ی فضایی مشخص اشاره کرد که دانشمندان علوم اجتماعی طی ۳۰ سال گذشته برنهادند: قلمرو، مکان، مقیاس، و شبکه. این مقولات با چرخش‌های فضایی خاصی همبسته‌اند و هر چند مسائل متفاوتی را برجسته و مسئله‌دار می‌کنند اما بواقع از حیث نظری و تجربی به شدت درهم تنیده‌اند. فارغ از تفاوت‌های محتوایی، سیاسی، و روش‌شناختی بین نظریه‌پردازان این حوزه‌ها، علاقه به این موضوعات گره خورده است به تلاش برای فهم دگرگونی‌های بزرگ مقیاس سازمان اجتماعی فضایی، به ویژه دگرگونی‌های مربوط به بحران فورديسم در آتلانتیک شمالی، شدت‌یافتن «جهانی‌شدن»، و تغییرساختار جغرافیاهای موروثی انباشت سرمایه توأم با این جهانی‌شدن، مقررات‌گذاری دولتی، شهری‌شدن [اوربانیزاسیون]، بازتولید اجتماعی، و منازعات اجتماعی فضایی.

برداشت‌های پیشین از مکان به عنوان یک واحد ثابت، پهنه‌ای/مساحتی^۴، مستقل یا خودکفا، و کمابیش یگانه‌ی سازمان اجتماعی فضایی از خلال مطالعات تقسیم فضایی کار و تجدید ساختار اقتصادی محلی و منطقه‌ای در طول دهه‌ی ۱۹۸۰، به یکسو نهاده شدند. در مقابل، هر چه گذشت، مکان‌ها به عنوان پدیده‌هایی فهمیده شدند که به‌طور ارتباطی ساخته شده‌اند؛ یعنی به مکان به عنوان فرایندهایی چندوجهی^۵ که در مجموعه‌ای گسترده‌تر از روابط اجتماعی قرار دارند نگریسته شد. سپس به این فرض ضمنی توجه شد که قلمرومند کردن قدرت سیاسی [هماره] بر اساس مرزهای ملی و از سوی دولت‌های ملی تقرر یافته بودند. این قلمرومند کردن قدرت سیاسی همچنین در خدمت تعریف جوامع به عنوان موجودیت‌هایی که بر اساس ملیت

^۱ این متن تلخیص و ترجمه‌ای است از:

Jessop, Bob, Neil Brenner and Martin Jones (2008): Theorizing sociospatial relations, Environment and Planning D: Society and Space, volume 26, pp. 389-401.

^۲ scalar turn

^۳ polymorphy

^۴ areal

^۵ polyvalent

مرزبندی شده‌اند، بودند. از اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ این موضوع در علاقه‌ی رو به رشد به ادعایی بازتاب یافت که اینک خوب می‌شناسیمش: اینکه پیوند وستفالیایی بین قلمروی ملی و حاکمیت^۱ در معرض «نابودی»^۲ بوده است. در نتیجه‌ی این روند بحث‌هایی جدل‌آمیز اما پربار و زاینده، درباره‌ی تغییر قلمرومندی‌های [=نحوه‌ی استفاده از قلمروهای] دولت‌بودگی^۳ طرح شد.

در دهه‌ی ۱۹۹۰ شاهد چرخشی بحث‌انگیزتر در خصوص مقیاس بودیم که به دنبال یافتن راهی بود برای فهم و رمزگشایی نحوه‌ی انتظام‌یابی جدید روابط جهانی، ملی، منطقه‌ای و محلی که از پی تجدید ساختار سرمایه‌دارانه و تقلیل هزینه‌های^۴ دولتی پدید آمده بود. این چرخش به فرایندهای (بالقوه درهم‌تنیده و واگرایی) مقیاس‌سازی و جهش مقیاسی [=تغییر مقیاس] و تأثیرشان بر (باز)تمایزگذاری سلسله‌مراتبی در میان شکل‌های مختلف درهم‌تنیده‌ی سازماندهی اجتماعی‌فضایی مانند اقتصادهای سرمایه‌دارانه، نهادهای دولتی، رژیم‌های شهروندی و نظام‌های شهری/اوربان پرداخت.

این چرخش، به شکل‌گیری واژگان و مقولات جدیدی در خصوص مقیاس جغرافیایی یاری رساند؛ واژگانی که پژوهشگران از خلال آن‌ها می‌توانستند فرایندهای گوناگون تغییرمقیاس و پرکتیس‌های جهش مقیاس را در چشم انداز تاریخی و معاصر مورد بررسی و پژوهش قرار دهند.

اخیراً دانش‌پژوهان بر شبکه‌ها تمرکز کرده‌اند که بر شکل‌های «ریزوماتیک» متقاطع^۵ درهم‌تنیدگی میان‌فضایی تأکید دارند. این پژوهش‌ها به بررسی‌های زنجیره‌های کالایی، وابستگی‌های بین‌شرکتی، نظام‌های حکومتی، روابط بین‌شهری، و جنبش‌های اجتماعی ارجاع می‌دهند. این روند به شکل‌گیری بحث‌های نظری گسترده‌تری درباره‌ی مفهوم‌پردازی جغرافیاهای شبکه‌ای نوپدید و رابطه‌ی‌شان با فورم‌اسیون‌های قلمرویی، مکان‌محور، و مقیاسی پیشین انجامیده است.

این چهار قلمرو پژوهش اجتماعی‌فضایی کوشیده‌اند تا مفروضات پایه‌ای و غیرانتقادی جغرافیای سنتی را به چالش بکشند، چرخش‌های اولیه‌ی قدیمی‌تر را نقد کنند، و یا دگرگونی‌های ساختاری‌تر و بازجهت‌گیری‌های استراتژیک جغرافیاهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی‌فرهنگی را دریابند. متأسفانه اما حامیان یک چرخش معین اغلب فریفته می‌شوند تا بر یک بعد روابط فضایی تمرکز کنند و نقش دیگر شکل‌های سازماندهی اجتماعی‌فضایی را هم چون پیش‌فرض‌ها، عرصه‌ها و محصولات کنش اجتماعی نادیده بگیرند. از این بدتر اینکه برخی پژوهشگران به یک بعد منفرد، اولیتی هستی‌شناختی می‌بخشند و آن را به عنوان تنها مشخصه‌ی ذاتی یک افق اجتماعی‌فضایی (معاصر یا تاریخی) عرضه می‌دارند. دیدگاه‌هایی که برای یک بعد اجتماعی‌فضایی معین تقدم و اولویت قائل می‌شوند، متمایل به این‌اند که گستره‌ی تحلیلی و تجربی آن سویه را چنان بسط دهند که طیف گسترده‌تری از پدیده‌ها را هم شامل شود. بنابراین مفاهیم انتزاعی به دقت تعریف‌شده‌ی قلمرو، مکان، مقیاس و شبکه هر چه بیشتر به صورتی نامشخص و مبهم درآمدند، و حتی می‌توانند به مفاهیمی مغشوش و آشفته بدل گردند.

در تمام این چهار مقوله‌ی اجتماعی-فضایی یک‌سویه‌نگری وجود دارد، البته به انحاء مختلف و با درجات متفاوت. این‌ها همگی در دام اشتباه‌گرفتن یک جزء (قلمرو، مکان، مقیاس یا شبکه‌ها) با کل (تمامیت سازماندهی اجتماعی‌فضایی) می‌افتند. این دامی است که به نحوی انگشت‌نما در قلمروگرایی روش‌شناختی وجود دارد؛ یعنی روشی که تمام ابعاد روابط اجتماعی-فضایی را در چارچوب قلمرومندی می‌گنجد. این نگاه را می‌توان در رویکردهای دولت‌محور به جهانی‌شدن مشاهده کرد. خطای مشابه دیگر، مکان‌محوری است که مکان‌ها را به‌سان کل‌های گسسته، کمابیش مستقل و تقریباً همانند برهم‌کنش‌های اجتماعی-اکولوژیک تلقی می‌کند و یا روابط اجتماعی‌فضایی را اساساً بر مبنای واژگان مکان می‌فهمد. در نتیجه نمی‌تواند دریابد که چگونه فرایندهای تولید مکان با ابعاد قلمرویی، مقیاسی و شبکه‌ای روابط اجتماعی‌فضایی به طور برساننده‌ی درهم‌تنیده‌اند. مقیاس‌محوری نیز مقیاس را مبنایی اساسی می‌انگارد که دیگر ابعاد روابط اجتماعی‌فضایی حول آن سازمان می‌یابند، و یا از سوی دیگر، صرفاً و مطلقاً بر مقیاس تمرکز می‌کند؛ حتا در آن تحلیل‌هایی هم که می‌خواهند این

¹ sovereignty

² unbundling

³ statehood

⁴ retrenchment

⁵ transversal

فضا و دیالکتیک

مفهوم خاص [=مقیاس] را بسط و گسترش دهند، [این یک‌سویه‌نگری به چشم می‌خورد]. در آخر، شبکه‌محوری نیز مستلزم تمرکز یک‌بعدی بر پیوندهای افقی، ریزوماتیک، توپولوژیک و متقاطع شبکه‌ها، فضاهای بی‌اصطکاک جریان‌ها، و تحرک‌های تسریع‌شونده است.

از دید ما نظریه‌ی اجتماعی‌فضایی زمانی از همیشه قدرت‌مندتر است که (الف) به جغرافیاهای روابط اجتماعی که به لحاظ تاریخی مشخص‌اند، پردازد و (ب) تحولات زمینه‌ای و تاریخی را در اتصال ساختاری، هماهنگی استراتژیک، و شکل‌های هم‌پیوند، میان ابعاد مختلف این هماهنگی بکاود. در واقع به محض آن‌که بکوشیم تا تبیین‌هایی فضا‌مند از پدیده‌های انضمامی-پیچیده ارائه دهیم ضرورتاً درگیر مفصل‌بندی پویای دست کم دو بعد یا بیشتر از میان این چهار بعد خواهیم شد.

در همین راستا دو رشته‌ی نظری و روش‌شناختی در مقابل این گرایش‌های چهارگانه، در حاشیه‌های بحث‌های اجتماعی‌فضایی سر برآورده‌اند و رفته‌رفته اخیراً اهمیت بیشتری کسب کرده‌اند. اول اینکه برخی از پژوهشگران به‌طور فعالانه و انتقادی آغاز به بررسی دو بعد از روابط اجتماعی‌فضایی یا ابعادی بیشتری از آن کرده‌اند. مثلاً تحلیل شپرد درباره‌ی موقعیت‌مندی درون مکان‌ها، مقیاس‌ها و شبکه‌ها در چارچوب شرایط جهانی‌شدن. دوم اینکه با استفاده‌ی فزاینده از نوواژگانی مواجهیم که بر هم پوشانی متقابل دو یا چند بعد اجتماعی‌فضایی دلالت دارند. واژگانی مانند گلوکالیزاسیون^۱، گلوبالیزاسیون^۲، مکان‌های مقیاس‌مند، سیتی‌های چندهسته‌ای و ...

چارچوب TPSN

آغازگاه ما برای نظریه‌پردازی چندشکلی در روابط اجتماعی‌فضایی دیدگاهی اکتشافی است که با توجه به تمرکز بر قلمرو (T)، مکان (P)، مقیاس (S) و شبکه‌ها (N)، می‌توان آن را چارچوب TPSN نامید. این‌ها در واقع تنها ابعاد فضایی روابط اجتماعی نیستند بلکه اصلی‌ترین و برجسته‌ترین ابعاد هستند. به نظر می‌رسد برای دوری از فروکاست‌گرایی بتوان از بررسی‌های انتقادی سیستماتیک‌تر درهم‌تنیدگی‌های این ابعاد فضایی مختلف روابط اجتماعی بهره برد. با اتکای بر (الف) تشریح مفاهیمی که برای هر یک از این ابعاد روابط اجتماعی‌فضایی به قدر کافی غنی باشند و (ب) به‌کارگیری‌شان به نحوی که به پژوهشگران این امکان را بدهد که به‌طور دقیق‌تر بتوانند اهمیت و مفصل‌بندی متفاوت آنها را در زمینه‌های فضایی‌زمانی مشخص بررسی کنند، می‌توان به سوی یک تبیین چندبعدی و چندشکلی حرکت کرد. ناکامی در دنبال‌کردن چنین مسیری می‌تواند به دو نوع متمایز اما متقارن شبه‌فروکاست‌گرایی در تحلیل‌های تک‌بعدی بیانجامد. هر دو زمانی رخ می‌دهند که چارچوب مفهومی و نظری برای کاوش هر بعد/وجه از یک پدیده‌ی پیچیده نسبت به چارچوب‌های پروراندده شده برای ابعاد دیگر، از دقت، ژرفا و دامنه‌ی گسترده‌تری برخوردار باشد. در حالت اول، قدرت توصیفی و تبیینی نسبی چارچوب جامع‌تر باعث می‌شود تا دلمشغولی درست در خصوص جزئیات و سازوکارهای مرتبط با ابعاد دیگر از میدان به در شوند. در این حالت با اینکه پژوهشگران دو یا چند بعد فضایی روابط اجتماعی را تشخیص می‌دهند اما فاقد ابزارهای نظری و تجربی لازم برای بررسی سهم هر یک در ابژه‌ی پژوهش هستند. نوع دوم خطا زمانی رخ می‌دهد که خصیصه‌ی تک‌بعدی تحلیل اجتماعی‌فضایی، حتی از فهم همان بعد از روابط اجتماعی‌فضایی که از همه متمایزتر است عدول می‌کند.

هر دو نوع یک‌سویه‌نگری را می‌توان از لحاظ نظری به چالش کشید. در حالی که هیچ چشم‌انداز ممتاز خداگونه‌ای نسبت به پویایی‌های اجتماعی وجود ندارد اما این بدان معنا نیست که ما نیازی به پروراندن واژگانی غنی و متناسب برای هر یک از این ابعاد روابط اجتماعی‌فضایی نداریم. در واقع این دیدگاه بر اهمیت پروراندن مقوله‌های پیچیده‌تری تأکید می‌کند که بیانگر انواع متفاوتی از مفصل‌بندی/پیوند و عدم مفصل‌بندی میان این چهار بعد هستند تا بتوان توصیف‌هایی اساسی و تبیین‌هایی انضمامی-پیچیده‌تر از ابژه‌های پژوهش معین ارائه داد.

¹ globalization

² glurbanization

به این ترتیب پژوهشگران می‌توانند جهان اجتماعی را از مدخل‌های مختلفی بکاوند که هم‌چنان کارشان به تحلیل‌هایی پیچیده-انضمامی‌ای ختم شود که در آن‌ها هر سویه، وزن توصیفی و تبیینی مناسب خود را دارد. حرکت ماریچی از حالت انتزاعی-ساده به حالت انضمامی-پیچیده، هم‌چنین باید منطق و پویایی‌ها ترکیب‌های تاریخاً امکان‌پذیر TPSN را نیز در نظر بگیرد که با ارجاع به (الف) چشم‌اندازهای قلمرو، مکان، مقیاس، و شبکه‌های پیشین از روابط اجتماعی فضایی قدیمی‌تر و (ب) استراتژی‌های نوپدید معطوف به دگرگون‌ساختن چنین چشم‌اندازهایی فهمیده می‌شوند. فعلیت‌یابی امکان‌های اجتماعی فضایی خاص در تمام ترکیب‌های TPSN، مستلزم برهم‌کنش‌های مادی میان ساختارها و استراتژی‌های متفاوتی است که از این اصول سازماندهی اجتماعی فضایی به شیوه‌های متفاوت و از لحاظ تاریخی و جغرافیایی خاص، استفاده می‌کنند. این فرایند ساختاربندی، محدودیت‌های معینی را بر شکل، ریخت¹ و خط سیر ترکیب‌های کنونی و آتی TPSN و نیز بر روابط اجتماعی فضایی که این ترکیب‌ها به واسطه‌ی آن‌ها میانجی‌گری، تولید و دگرگون می‌شوند تحمیل می‌کند. دیدگاه ما هر گونه هماهنگ‌سازی پیش‌رس تضادها و تعارض‌ها را به واسطه‌ی بدیهی‌فرض‌کردن یک پیکربندی منظم و به طور ابدی بازتولیدپذیر روابط اجتماعی فضایی رد می‌کند.

رویکردی استراتژیک-رابطه‌ای به پیکربندی‌های TPSN

ملاحظات که تا این‌جا به آن‌ها اشاره شد بر یک رویکرد استراتژیک-رابطه‌ای (یا SRA) مبتنی هستند و در عین حال این رویکرد را بسط می‌دهند. این رویکرد این موارد را مشخص و برجسته می‌کند: (الف) تضادها، تنگناها و تعارض‌هایی را که مشخصه‌ی فورماسیون‌های اجتماعی سرمایه‌دارانه در دوره‌ها، مراحل و تلاقی‌گاه‌های خاص هستند و (ب) کوشش‌ها برای برطرف‌کردن، یا دست کم، حذف این مورد اخیر و در نتیجه تنظیم و حکمرانی بر انباشت سرمایه و سلطه‌ی سیاسی. ما هم‌چنین به دنبال آن هستیم تا یک پژوهش نظام‌مندتر را در این خصوص ترویج دهیم که روابط اجتماعی فضایی چگونه به سان کل‌هایی از لحاظ استراتژیک منتخب TPSN فهمیده می‌شوند، چگونه در زمینه‌های تاریخی-جغرافیایی خاص به منظور تولید نظم و ترتیب‌ها² و نوآرایی‌های³ متمایز چشم‌انداز اجتماعی فضایی شامل جغرافیاهای جدید انباشت، قدرت دولتی و هژمونی، برهم‌کنش دارند.

جدول ۱ صورت‌بندی مفهومی اولیه‌ی چنین پژوهشی را ارائه می‌دهد. این جدول برخی از مختصات تحلیل مرتبط با چارچوب TPSN را در ارائه می‌دهد و نه کاربست‌های انضمامی آن را. مطابق با این جدول، هر یک از این ابعاد می‌توانند هم چون اصلی ساختاردهنده در سایر ابعاد – به عنوان عرصه‌های عملیات – نقش بازی کنند. این جدول نشان می‌دهد که اصول ساختاردهنده صرفاً بر خودشان به کار بسته نمی‌شوند و اینکه مفاهیم پیچیده‌تری را می‌توان با در نظر گرفتن چگونگی تأثیرگذاری اصول ساختاردهنده‌ی متفاوت بر حوزه‌های دیگر روابط اجتماعی فضایی پروراند. هر یک از مفاهیم اجتماعی فضایی را می‌توان به سه شیوه در این جدول گنجاند و به کار گرفت.

¹ shape

² conjunctures

³ orderings

⁴ reorderings

جدول ۱. فراسوی یک سوپه‌نگری: جهت‌گیری‌های مفهومی

حوزه/عرضه‌های عملیات				اصول ساختاردهنده
شبکه‌ها (N)	مقیاس (S)	مکان (P)	قلمرو (T)	
نظام بین‌دولتی، ائتلاف‌های دولتی، حکومت چندبخشی ^۱	حکومت چندمقیاسی	مکان‌های متمایز در یک قلمروی معین	سرحدات و مرزهای گذشته، حال و نوپدید	قلمرو (T)
حکومت محلی/اوربان، شراکت‌ها	تقسیم کار مرتبط با مکان‌های با مقیاس‌های متفاوت	محل‌ها، محیط‌ها، سیتی‌ها، سایت‌ها، مناطق، لوکالیت‌ها، گلوبالیت‌ها	مرکز-حاشیه، مناطق مرزی، امپراتوری‌ها، نوکرون و سطاگرایی ^۲	مکان (P)
شبکه‌های قدرت موازی، رژیم‌های بین‌المللی غیرحکومتی	هستی‌شناسی عمودی مبتنی بر سلسله‌مراتب تودرتو یا درهم‌برهم	مقیاس به سان یک پهنه و نه سطح (از محلی به جهانی)، تقسیم فضایی کار (عروسک روسی ^۳)	تقسیم/تفکیک مقیاسی قدرت سیاسی (دولت متمرکز، دولت فدرال و ...)	مقیاس (S)
شبکه‌های شبکه‌ها، فضاها، جریان‌ها، ریزوم	هستی‌شناسی مسطح با نقطه‌های ورود چندگانه‌ی غیرمقیاسی	شهر/سیتی جهانی، شبکه‌ها، سیتی‌های چندهسته‌ای، سایت‌های درهم‌فرورفته	اصل-کناره، عواقب نامطلوب (تشعشع)، انبساط و چین‌خوردگی، منطقه‌ی فرامرزی، نظام بین‌دولتی	شبکه‌ها (N)

برای مثال قلمرو را می‌توان به شیوه‌های زیر کاوید و بررسی کرد:

- در خود به عنوان محصول استراتژی‌های مرزی (قلمرو بر قلمرو)
- به عنوان یک اصل ساختاردهنده (یا سازوکاری علی) که بر دیگر حوزه‌های روابط اجتماعی‌فضایی تأثیر می‌گذارد (ماتریس را به طور افقی بخوانید: قلمرو بر مکان، قلمرو بر مقیاس، قلمرو بر شبکه)
- به عنوان یک عرضه‌ی عملیات ساخت‌یافته که تا حدی به واسطه‌ی تأثیر اصول ساختاردهنده‌ی اجتماعی‌فضایی دیگر بر پویایی‌های قلمرویی تولید می‌شود (حالا ماتریس را به طور عمودی بخوانید: بر ستون قلمرو تمرکز کنید و این پیوندها را ببینید: مکان بر قلمرو، مقیاس بر قلمرو، و شبکه بر قلمرو).

تشخیص شیوه‌های مختلفی که می‌توان این ابعاد چهارگانه‌ی روابط اجتماعی‌فضایی را تحلیل کرد، با رجوع به خود و بر حسب روابطشان با همدیگر، برای اجتناب از تحلیل‌های تک‌بعدی فروکاست‌گرایانه ضروری است. چنانچه این ابعاد را بیرون از

¹ multi-area

² Neomedievalism

³ Russian doll

فرایند تولیدشان در و به واسطه‌ی عاملیت اجتماعی در نظر بگیریم آن‌گاه این خطر وجود دارد که در شکل‌های جدیدی از ساختارگرایی، کارکردگرایی یا بت‌وارگی اجتماعی فضایی فرو بی‌افتیم.

گذار از یک‌سویه‌نگری چیزی نیست جز در وهله‌ی نخست ارائه‌ی تحلیلی اساساً چندشکلی از پدیده‌های اجتماعی فضایی. ماتریس‌هایی از این دست هم‌چنان دویعدی هستند و یک رویکرد حقیقتاً چندشکلی باید بر این محدودیت نیز چیره شود. حتا فراتر از این، باید مفاهیم و روش‌هایی چهاربعدی را نیز بپروانیم هر چند نمایش دیاگرامی آن‌ها و به‌کارگیری عملی‌شان هم‌چنان چالش‌هایی جدی باقی می‌مانند.

به سوی یک دستور کار پژوهشی مبتنی بر TPSN

ما امیدواریم نشان داده باشیم که (الف) تحلیل‌های یک‌سویه گمراه‌کننده و ناسودمندند و (ب) اندیشیدن به شکلی چندبعدی می‌تواند مجادلات/بحث‌های معاصر را درون نظریه‌ی اجتماعی فضایی وضوح ببخشد هم‌چنان که قدرت اکتشافی شیوه‌های چندشکلی تحلیل را آشکار می‌کند.

ما استدلال می‌کنیم که رویکرد TPSN پیامدهای مهمی برای تحلیل و به‌ویژه دوره‌بندی جغرافیای تاریخی توسعه‌ی سرمایه‌دارانه دارد. این رویکرد بیانگر آن است که: (الف) اهمیت نسبی قلمرو، مکان، مقیاس و شبکه‌ها به عنوان اصولی ساختاردهنده برای روابط اجتماعی فضایی با گونه‌های متفاوت فیکس فضایی زمانی تغییر می‌کنند (به بیان دیگر، نقش‌های نسبی‌شان در تأمین انسجام کلی روابط فضایی زمانی در فورماسیون سرمایه‌دارانه و دیگر فورماسیون‌های اجتماعی ممکن است به‌طور تاریخی و بر مبنای زمینه تغییر کند)، (ب) بحران‌های انباشت و تنظیم را می‌توان بر حسب گسست رو به رشد در میان نمودهای نهادی تاریخی خاص این چهار بعد اجتماعی فضایی به عنوان مبنایی برای انسجام ساختاریافته‌ی سرمایه‌داری بررسی کرد، و (پ) استراتژی‌های حل بحران مستلزم تلاش برای بازساماندهی اهمیت نسبی این چهار بعد و نمودهای نهادی همبسته‌ی‌شان در ارتباط با چرخه‌های سرمایه و شیوه‌های تنظیم است و (ت) بحران‌ها، کوشش‌ها برای رفع/حل بحران‌ها، و ظهور فیکس‌های فضایی زمانی جدید را می‌توان با تغییرها در مؤثرترین مبادی اجتماعی فضایی، ساختارهای سازمانی، و استراتژی‌ها برای پروژه‌های ضد‌هژمونیک مرتبط ساخت.

افزون بر این طرح‌واره‌ی TPSN را می‌توان به‌طور کارآمدی در پیوند با حوزه‌ی سیاست ستیزه‌جویانه¹ به کار بست که به بررسی شکل‌های متفاوت منازعه، مقاومت، بسیج و مبارزه از پایین می‌پردازد. TPSN در این حوزه‌ی پژوهشی جدید می‌تواند دست کم سه نوع کاربست داشته باشد.

اول می‌توان از این طرح‌واره برای دسته‌بندی تبیین‌های اجتماعی-علمی متفاوت از سیاست ستیزه‌جویانه بهره گرفت. اگر از ماتریس پیشین استفاده کنیم می‌توانیم بر محدودیت‌های گونه‌های مختلف تحلیل تک‌بعدی که در این حوزه شکل گرفته‌اند تأکید کنیم. نمونه‌های مرتبط شامل این موارد می‌شوند: تجلیل از کوچ‌گری (دولوز و گوتاری) به عنوان شکل اصلی مقاومت قلمروزدایی‌شده در برابر قدرت قلمرویی‌ساز دولت (قلمرو بر قلمرو)؛ مفهوم انبوه خلق (هارت و نگری) به عنوان یک نیروی مخالفتی شبکه‌ای در برابر فضای هستی‌شناختی مسطحی که گفته می‌شود امپراتوری آن را به وجود آورده است (شبکه به شبکه)؛ فروکاستن سیاست ستیزه‌جویانه به استراتژی‌های جهش/جابه‌جایی مقیاسی در یک نظم مقیاسی سلسله‌مراتبی بدون درنظرگرفتن چندشکلی بودن پدیده‌ی اجتماعی فضایی‌ای که چنین سیاستی عموماً در پی دارد (مقیاس بر مقیاس)؛ و شرح مشاهده‌گران از مبارزات اجتماعی صرفاً در چارچوب واژگان محلی (مکان بر مکان). به این ترتیب طرح‌واره‌ی TPSN می‌تواند یک جهت‌گیری روش‌شناختی را برای آن‌هایی فراهم نماید که به دنبال پروراندن مقوله‌های جغرافیایی بسنده برای پژوهش در خصوص سیاست ستیزه‌جویانه هستند.

¹ contentious politics

فضا و دیالکتیک

کاربست دیگری از طرح‌واره‌ی TPSN در این عرصه می‌تواند استفاده از آن برای رمزگشایی از استراتژی‌ها و تاکتیک‌های عاملان فردی و جمعی، سازمان‌ها و نهادهایی باشد که درگیر سیاست ستیزه‌جویانه هستند. به این ترتیب طرح‌واره‌ی TPSN می‌تواند مبنایی را برای رمزگشایی از فضاها و چندشکلی متنوع ستیز/مبارزه در اختیار بگذارد که به واسطه‌ی گونه‌های متفاوتی از بسیج اجتماعی و در کانتکست‌های تاریخی-جغرافیایی متفاوتی تولید شده‌اند.

اما کاربست نمونه‌ی دیگر این است که از این طرح‌واره برای طرح پرسش‌های جدید درباره‌ی برهم‌کنش بین فضاها و سیاست ستیزه‌جویانه و دوره‌ای‌سازی جغرافیایی تاریخی انباشت سرمایه و قدرت دولتی استفاده کرد.

نتیجه‌گیری

چنان که مشهور است تقریباً دو دهه پیش سوچا از «[لزوم] توجه به فضا در نظریه‌ی اجتماعی انتقادی» سخن گفت. تأملات امروز ما تفسیری دوباره از سخن سوچا پیش می‌نهد. اول این‌که استدلال کردیم فرضیه‌های فضایی همواره در علوم اجتماعی وجود داشته‌اند اما در دهه‌های اخیر شاهد درگیری انتقادی‌تر با این فرض‌ها و استلزام‌های روش‌شناختی‌شان بوده‌ایم. دوم اینکه پیشنهاد کردیم که چنین درگیری‌ای بر خود روابط اجتماعی فضایی تمرکز نکرده است بلکه در عوض بر مجموعه‌ای از ابعاد مرتبط اما متمایز از جمله قلمرو، مکان، مقیاس و شبکه‌ها تمرکز کرده است که هر یک به سهم خود به عنوان نقطه‌ای کانونی برای نظریه‌ی اجتماعی فضایی تلقی شده‌اند. سوم اینکه ما ضمن اذعان به سهم مهم این تحلیل‌ها گفتیم که کاوش در درهم‌تنیدگی‌های میان ابعاد مختلف روابط اجتماعی فضایی در کار آن‌ها مغفول مانده است؛ امری که سبب پدید آمدن کاستی‌های نظری، مخاطرات روش‌شناختی، نقطه‌کوره‌های تجربی فراوانی گشته است. دست آخر مفاهیم و رویه‌های تحلیلی مختلفی را پیشنهاد کرده‌ایم که به واسطه‌ی آن‌ها می‌توان تحلیل استراتژیک-رابطه‌ای چندشکلی فرایندهای اجتماعی فضایی را پیش برد.

از دید ما طرح‌واره‌ی TPSN نه تنها می‌تواند برای تعدیل‌های بعدی نظریه‌ی اجتماعی فضایی سودمند باشد بلکه از همه مهم‌تر اینکه می‌توان از آن برای تحلیل دگرگونی‌های تاریخی و نیز معاصر روابط اجتماعی فضایی بهره برد. ما برای مثال در کارهای آتی‌مان از این چارچوب برای بازمفهوم‌پردازی مسائلی مانند مسئله‌ی شهری/اوربان، مسئله‌ی منطقه‌ای، توسعه‌ی فضایی نابرابر، تجدید ساختار فضایی دولت، فیکس‌های فضایی‌زمانی، خاص‌بودگی‌های اجتماعی فضایی اتحادیه‌ی اروپا، و فراحکومت چندمقیاسی¹ استفاده خواهیم کرد.

¹Multiscalar metagovernance